

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ، كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ، قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ، كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ، قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ، النَّاسُ مِنْهُمْ فِي رَاحَةٍ، وَأَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي تَعَبٍ، كَلَامُهُمْ مَوْزُونٌ، مُحَاسِبِينَ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَعَبِينَ لَهَا، تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ وَلَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ، أَعْيُنُهُمْ بَاكِئَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ ذَاكِرَةٌ وَإِذَا كُتِبَ النَّاسُ مِنَ الْغَافِلِينَ كُتِبُوا مِنَ الذَّاكِرِينَ، فِي أَوَّلِ النَّعْمَةِ يَحْمَدُونَ وَفِي آخِرِهَا يَشْكُرُونَ، دَعَاؤُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرْفُوعٌ...»

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند؛ حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است؛ مردم از ناحیه‌ی ایشان آسوده و خودشان از دست خویش در رنج و زحمت‌اند؛ سخنشان نیکو و سنجیده است؛ نفس خویش را به محاسبه می‌کشند و آن را در رنج و سختی می‌افکنند؛ چشمانشان را خواب فرا می‌گیرد اما دل‌هایشان همیشه بیدار، چشم‌هایشان همیشه اشکبار و قلب‌هایشان پیوسته در ذکر پروردگار است. آن‌گاه که نام مردم در زمره‌ی بی‌خبران نوشته می‌شود، اینان از ذاکران هشیار شمرده می‌شوند. در آغاز نعمت، خدا را ستایش می‌کنند و در پایانش او را سپاس‌گزارند؛ دعا و درخواستشان در پیشگاه خدا بلند و مستجاب است ...

فراز ۸۳: استجاب دعا

«دُعَاؤُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرْفُوعٌ، وَكَلَامُهُمْ عِنْدَهُ مَسْمُوعٌ، تَفْرَحُ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ، يَدُورُ دُعَاؤُهُمْ تَحْتَ الْحُجُبِ، يُحِبُّ الرَّبُّ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُمْ، كَمَا تُحِبُّ الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا»

دعای ایشان به محضر الهی بالا رفته و مستجاب و حرفشان پذیرفته است؛ ملائکه از آن‌ها مسرورند؛ دعایشان زیر حجاب‌های الهی در گردش است؛ خداوند دوست دارد حرفشان را بشنود چنان‌که مادر فرزندش را دوست دارد.

مرور مطالب جلسه‌ی گذشته

مطلب در باب دعا بود. بعد از این که در مورد اهل آخرت فرمود این‌ها در مقام ذکر قرار می‌گیرند، اخص آن را فرمود که می‌شود مقام حمد و اخص از آن که می‌شود مقام شکر و اخص از آن می‌شود دعا. ابتدا فرمود این‌ها به طور عام دائماً متوجه پروردگارانند؛ یعنی ذاکرند. از آثار ذکر ایشان این است که در برابر نعمات الهی دائماً حمد و شکر می‌کنند. بعد فرمود که «دعَاؤُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرْفُوعٌ» یعنی دعای ایشان نزد پروردگار بالا رفته است. ابتدا این بخش‌ها را مرور می‌کنیم و بعد در مورد دعا مطالبی می‌گوییم. عمده‌ی مطالبی که گفته خواهد شد از کتاب جناب ابن فهد حلی، یعنی عدّه الدّاعی خواهد بود.

معنای مرفوع بودن دعاء در این فراز

می‌فرماید «دعَاؤُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرْفُوعٌ». گفتیم روی مبنای عادی باید الی الله باشد نه «عند الله». دعا الیه را به معنای ابتهلت الیه گفتیم؛ پس دعا می‌شود انقطاع آن‌ها در درگاه پروردگار. پس معنای عبارت می‌شود این که انقطاع این‌ها نزد خدا بالا رفته است.

لازم است یک بحث پیچیده‌ی معرفت‌النفسی در این جا مطرح شود. در طول حدیث معراج دائماً روی یک نکته تکیه کرده‌ایم. نکته این است که چون حدیث معراج مکالمات پروردگار است با رسول اکرم، بهترین استاد با قابل‌ترین شاگرد صحبت می‌کند. حدیث معراج در حقیقت راه عملی سیر و سلوک را بیان می‌کند. مطالبی است که در شب معراج در موقعیتی که حتی جبرئیل هم حضرت را همراهی نمی‌کرد به ایشان القاء شده است. مکالمات حدیث معراج در عالی‌ترین مرتبه در شب معراج صورت گرفته است. بنابراین باید سطحی‌نگری‌هایی را که در توده‌ی مردم رایج است در این حدیث کنار بگذاریم.

منظور از سطحی نگری چیست؟ ما دعا را در باب کارهای روزمره‌ی خودمان نیز استفاده می‌کنیم. لذ وقتی در باب دعا صحبت می‌کنیم بدون اختیار بلافاصله این تصور می‌آید که بنده در یک طرف است، پروردگار در طرف دیگر و بنده پروردگار خود را صدا می‌کند مثلاً دعا العبدُ الاله، آن چنانکه بنده‌ای یک بنده‌ی دیگر را می‌خواند. از همان اول ناخودآگاه چنین تصویری که می‌آید، زمینه‌های شرک و نادانی و نفهمیدن عبارات حدیث معراج به وجود می‌آید. با این تصور اگر حدیث را معنا کنیم این طور می‌شود: دعا مرفوع است پس خداوند بالا است و آن‌ها پایین هستند. این طور به ذهن می‌آید که دعا می‌خواهد بالا برود و در حجاب‌هایی گیر می‌کند؛ لذا باید حجاب‌هایی را خرق کند. این دیگر مؤدبانه‌ترین ترجمه‌ای است که می‌شود با نگاهی عامیانه انجام داد.

لزوم فهم عبارت در فضای حدیث معراج

در فرهنگ قرآن مطلب به این صورت نیست. فرهنگ قرآن و نگاه حدیث معراج این است که خداوند با همه‌ی موجودات است؛ بر همه‌ی موجودات احاطه دارد. این احاطه به گونه‌ای است که شما وقتی صمیمی‌ترین و نزدیک‌ترین‌ها را به خودتان در نظر بگیرید خداوند از او به شما نزدیک‌تر است:

۱. «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ»^۱

تا به این جا که می‌فرماید:

۲. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَمُ مَا تُسْوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۲

۳. «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»^۳

واقعاً تصور این معنا امکان‌پذیر نیست. تعبیر این است که خداوند بین تو و خودت حائل است. این دیگر مؤمن و کافر و فاسق ندارد. همه‌ی موجودات این طور هستند که خداوند به آن‌ها احاطه دارد؛ از خودشان به خودشان نزدیک‌تر است. پس رفع در این جا چگونه معنا می‌شود؟ بالا رفتن را چطور معنا کنیم؟ آن که دعا می‌کند و دعایش بالا نمی‌رود را چطور معنا کنیم؟ بحث بسیار پیچیده‌ای است و نیاز به دقت دارد.

^۱ واقعه، ۸۵

^۲ ق، ۱۶

^۳ انفال، ۲۴

سیرانفسی: سیر در مراتب ایمان، اسلام و یقین

اصولاً در مورد مراتب عالم که صحبت می‌شود، می‌گویند یک مرتبه عالم ملک است و یک مرتبه عالم ملکوت؛ خود عالم ملکوت هم مراتبی دارد که با تعابیر مختلفی بیان شده است. اگر برویم سراغ مطالب فلسفی و عرفانی، باز تقسیمات فراوانی می‌بینیم. صحبت در این است که این سیر، سیر در خارج نیست بلکه سیر در درون خود انسان است. به عبارت دیگر هرچه یقین‌مان در مراتب ایمان و اسلام بالاتر برود گویی توجه‌مان به خداوند در لایه‌های عمیق‌تری از خودمان شده است؛ در لایه‌های عمیق‌تری از وجود خودمان خداوند را لمس و احساس می‌کنیم.

به عبارت دیگر در معنای «یحول بین المرء و قلبه»، یک زمانی قلب را به معنای نفس می‌گیریم که اگر تو یک نفسی داری و یک بدنی داری خداوند از آن روح تو به تو نزدیک‌تر است. اما یک زمانی، قلب را به معنای تشخص یک نفر در نظر می‌گیریم. این معنای اخیر را هم گفته‌اند. می‌فرماید خداوند از آن شخصیت تو به خودت نزدیک‌تر است. یعنی اگر تو علمت را به خودت اختصاص می‌دهی و با آن تشخص پیدا می‌کنی، خداوند از آن علم تو به خودت نزدیک‌تر است. تا به این جا که قلب را به ذات یک شخص، یعنی کنه باطن هر انسان، یا به تعبیر علامه سرسویدای هر انسانی، معنا کنیم. با این توجه، معنای آیه این می‌شود که خداوند از باطنی‌ترین باطن انسان به او نزدیک‌تر است. فهم این، بستگی به مراتب یقین شخص دارد. هر چه شخص در خودش عمیق‌تر می‌شود، قبل از این که خودش را بیابد باید بگوید که خدایا تو را یافته‌م. این آدم اگر دارد دعا می‌کند با کدام خدا دارد دعا می‌کند؟ آیا با خدایی است که از او فاصله دارد و العیاذ بالله حاجت او را نمی‌داند و باید به او بگوید تا بداند؛ یا یک خدای دیگر؟ این، برمی‌گردد به نحوه‌ی نگاه ما به کلمه‌ی توحید. این، توضیح مطلب از زاویه‌ی نگاه معرفت‌النفسی است.

سیر آفاقی: سیر در مراتب عالم

از نگاه بیرونی، یعنی از نگاه آیات آفاقی هم می‌شود نگاه کرد. آیات متعدد داریم در سور ملک، طه، فصلت و غیر از این‌ها که می‌فرماید:

۱. «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا»^۴

^۴ ملک، ۳

۲. «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۵

۳. «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ؛ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ

سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظاً ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»^۶

این آیات اشاره به این دارد که عالم بیرون هم ذومراتب است؛ پایین ترین مرتبه‌ی آن عالم دنیا است، با تمام عظمتش. لذا در آیه دارد که «و زینا السماء الدنيا بمصابیح». این ستارگان زیبا و درخشانده‌ای که در آسمان می‌بینید، آسمان دنیا است. دنیا را از دنی یا دنو بگیریم تفاوتی نمی‌کند؛ به هر حال پست ترین آسمان است. معلوم می‌شود که آسمان‌هایی دیگر هم وجود دارد. معلوم می‌شود که بعد از دنیا، آسمان‌ها آسمان‌های معنوی است. مطالبی که در برخی تفاسیر نوشته‌اند که تفاسیر مادی از سماوات سبع ارائه داده‌اند، درست نیست. با شواهدی که انسان می‌بیند، قطعی است که آسمان‌های بالاتر، آسمان‌هایی ورامادی هستند. آیه‌ای که گفته شد یک نمونه‌ی آن است.

نمونه‌ی دیگر در سوره‌ی مبارکه‌ی جن آمده است. اجنه موجودات مادی هستند ولی موجودات مادی لطیف هستند که قبل از نزول قرآن به آسمان‌های دیگر راه داشتند و لذا استراق سمع می‌کردند. ولی با نزول قرآن و وجود پیغمبر اکرم این امکان از ایشان گرفته شد. در سوره‌ی مبارکه‌ی جن دارد که:

۴. «وَإِنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَشُهَباً؛ وَ إِنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ

يَجِدْ لَهُ شُهَباً بَرَصْداً»^۷

اجنه می‌گویند ما خواستیم به آسمان‌های بالا برویم ولی دیدیم که بر آن نگهبان نهاده‌اند؛ پر شده‌است از نگهبان‌های متعدد. ما سابقاً می‌توانستیم اخبار عالم ملکوت را بشنویم ولی الآن اگر کسی بخواهد آن‌ها را بشنود تیرهایی او را هدف قرار می‌دهند. این آیات نشان می‌دهد که این‌ها موجودات مادی بودند ولی می‌توانستند از عوالم برزخی اطلاع پیدا کنند ولی محروم شدند.

^۵ طه، ۵

^۶ فصلت، ۱۱ و ۱۲

^۷ جن، ۸ و ۹

تناظر مراتب سیر انفسی و سیر آفاقی

اما مکانیسم این اتفاق، یعنی سیر در مراتب عالم، بحث عمیقی می‌طلبد. انسان به تناسبی که بتواند در لایه‌های عمیق درون خودش، که به تعبیر روایات مراتب ایمان و اسلام است، نفوذ بکند و حقیقت خودش را درک بکند، به تعبیر قرآن می‌تواند مراتب آسمان بیرون را هم طی بکند ولی مسلم است که این مراتب، مادی نیست چون اولین آسمان که آسمان دنیا است آسمان مادی است. مراتب بعدی مسلماً مراتب رتبی و ملکوتی است.

مقام یقین و قرب اهل آخرت به پروردگار و توجه دائمی آن‌ها در استغاثه به او

پس اگر می‌فرماید «دعائهم عند الله مرفوع» مسلماً مراد از رفع در این جا رفع رتبی است. این‌ها خودشان در مرتبه‌ای بلند در نزد پروردگار قرار دارند. کتاب اعمال این‌ها که همان حقیقت نفس ایشان است، در مرتبه‌ی علیین است که «ان کتاب الابرار لفی علیین»^۸؛ لذا وقتی با خداوند سخن می‌گویند کلام این‌ها و دعای این‌ها مرفوع است؛ یعنی کلام این‌ها در مرتبه‌ی عالی، به محضر حق، صادر می‌شود. نه این که از دانی می‌آید و به عالی می‌رود. این طور نیست که آن را رفع بدهند بلکه از ابتدا مرفوع است.

در لغت عرب بین اسم فاعل و فعل تفاوت هست. هر دو، فاعل را رفع و مفعول را نصب می‌دهند ولی تفاوت معنایی دارند. در سوره‌ی کافرون می‌فرماید «لا اعبد ما تعبدون»^۹. دو آیه بعد از آن می‌فرماید «و لا انا عابد ما عبدتم»^{۱۰}. چرا همان تعبیر اول تکرار نشد؟ تعبیر از فعل به اسم فاعل تبدیل شد. می‌گویند که فعل بر جریان و مداومت دلالت دارد؛ در آن استمرار هست. ولی اسم فاعل به خاطر اسمیت، دلالت بر تحقق، ثبوت و ملازمت می‌کند. لذا «لا اعبد ما تعبدون» یعنی سیر زندگی من این طور بوده است که هرگز توجه به آن چه که شما عبادت می‌کنید در مخیله‌ام نگذشته است. ولی «و لا انا عابد ما عبدتم» یعنی هرگز من بر چیزی که شما می‌پرستید ثبوت پیدا نمی‌کنم؛ هرگز بر چیزی که شما دارید می‌پرستید ثابت و مستقر نمی‌شوم.

^۸ مطففین، ۱۸

^۹ کافرون، ۲

^{۱۰} کافرون، ۴

عین همین تفاوت بین اسم مفعول و فعل مجهول است. در این عبارت باید می فرمود مثلاً باید «یرفع کلامهم الملائكة» باشد. در روایات دیگر چنین تعبیری داریم اما در این جا اصلاً توجهی به ملائکه نشده است. این ها کسانی هستند که حتی خداوند در روایات دیگر فرمود که قبض روح این ها هم با خود من هست. این شدت تشریف و مقام ایشان است. اگر این طور است، کلام این ها هم نزد خداوند بالا رفته است نه این که بالا برده بشود. این به خاطر این است که این ها در مقام علیینی با خداوند مناجات می کنند. ایمان این ها در مراتب بالای ایمان است. لذا خدا را دور از خود و جدای از خود نمی بینند.

آیه ی شریفه ی «و اذا سألك عبادى عنى فانى قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان»^{۱۱} نیاز به یک جلسه ی بحث مفصل دارد. مرحوم علامه در المیزان، ذیل این آیه کولاک می کند. حضرت آیت الله جوادی آملی می فرمودند که اگر کسی بخواهد مقام علامه را درک کند باید به تفسیر امثال این آیات مراجعه کند. در آیه نفرمود یسئلک، یعنی نه این که سؤال بکنند بلکه سألک یعنی این سؤال از همه صادر خواهد شد چون توحید، فطری همه است؛ همه خواهند پرسید. حتی غیر انسان هم خواهد پرسید. بعد می فرماید به آن ها بگو که من نزدیک هستم. نفرمود فأجیب بلکه فرمود «أجیب» یعنی بلافاصله جوابشان را می دهم.

با این مقدمات، معنای عبارت حدیث معراج این طور می شود که آن خواستن مداوم آن ها الی الله نیست بلکه نزد خدا است. این طور نیست که این ها از خدا جدا باشند و با او صحبت کنند. این ها خداوند را در نزدیک ترین جایگاه قابل تصور می یابند. این خواستن آن ها بالا رفته هست، نه این که بالا می رود.

مستجاب الدعوة بودن اهل آخرت

در این فضا «کلامهم عنده مسموع» است؛ کلام آن ها «عنده» است، نه «الیه». نه این که یسمعه الرب، بلکه گفتن همان و شنیده شدن همان. چون خداوند «یحول بین المرء و قلبه». استاد، در شرح این فراز کمتر روایات در مورد دعا را آورده است. تأکید استاد بر این است که این بخش ها می خواهد شدت قرب اهل آخرت را در قالب دعا بیان کند. می خواهد بفرماید که این ها در چنین مقامی هستند. قبل از این فرازها گویی کلمات، کلمات امری بود؛ اما در این فرازها گویی کلمات اخباری است. یعنی در این فراز نمی فرماید که دعا کنید بلکه می فرماید دعای این ها مرفوع

^{۱۱} بقره، ۱۸۶

است. در ادامه‌ی این عبارات هم امثال این عبارت را داریم که «لایردون کثرة الطعام و...» نه این که دستور بدهد که طعام نخواهید و ... بلکه جملات خبری است؛ یعنی اوصاف این‌ها را می‌گوید. در این فراز هم می‌فرماید بدانید که دعای این‌ها در این مقام است.

ذکر، حمد، شکر و دعاء فعل قلب است

نکته‌ی بعدی که در بیانات حضرت استاد هم هست این است که می‌فرمودند ذکر، حمد، شکر و اخص از آن‌ها دعاء، اصولاً فعل قلب است. بخش لسانی آن‌ها کمترین حد آن بود. ذکر لسانی حداقل ذکر است. گفتیم که اصلی ذکر، ذکر قلبی است. در مورد حمد و شکر هم همین طور و اخص از آن‌ها دعا هم همین طور است. نکته این جا است که آیا فعل قلب، قابل امر و نهی است؟ در فلسفه و منطق این بحث مطرح است که می‌گویند معنا ندارد به کسی بگویند که تعجب کن! یا خوشحال باش! همین قدر کم‌خردی خواهد بود که به کسی بگویند ذاکر باش! ولی در ذاکر باش گفتن، معمولاً کسی تعجب نمی‌کند چون همه آن را به معنای مصطلح آن می‌فهمند که ذکر لسانی است و کمترین حد آن است.

در حاشیه، این نکته را هم مطرح کنیم. برای بسیاری این سؤال مطرح است که چرا در نماز حضور قلب نداریم؟ اصلاً حضور قلب دست ما نیست. حضور قلب فعل قلب است و فعل قلب اختیاری ما نیست. مثل این است که به قلب دستور بدهید که بترس؛ کم‌خردی است. همان طور که در مسائل مادی نمی‌شود بدون مقدماتش دستور به ترس از چیزی داد، در مورد مسائل معنوی هم نمی‌شود. اگر از شیر می‌ترسیم به خاطر مقدماتی است که عبارت است از دانستن هیبت و قدرت و حمله و درندگی شیر. در مورد حضور قلب هم همین طور است؛ باید مقدماتی فراهم شده باشد تا قلب حضور داشته باشد. مقدمات حضور قلب کی می‌آید؟ زمانی که انسان در تمام آناتش حداقل تکلفاً توجه داشته باشد که من یله نیستم؛ عبد هستم. «ما یلفظ من قولٍ الا لدیه رقیبٌ عتیدٌ» حسابگری است که حتی خود من هم نمی‌توانم با دقت او حساب کنم. تازه این‌ها ساده‌اش است. خضوع مقدمه‌ی خشوع است. خضوع ادب ظاهری است و خشوع ادب باطنی. با خضوع و رعایت آداب ظاهری مقدمات خشوع فراهم می‌شود. انسان اگر ادب ظاهری را حفظ کند ادب باطنی آرام آرام می‌آید. ادب ظاهر با ذکر ظاهری، با توجه در هنگام خواندن نماز و گفتن الفاظ است. پایین‌ترین مرتبه‌ی حضور قلب که دست ما هست این است که توجه داشته باشیم چه

می‌گوییم. فرمود «لا تقربوا الصلوة و أنتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون»^{۱۲}؛ اگر مسبب را فرمود پس انسان باید اسباب دیگری را هم که سبب آن می‌شود بشناسد و از آن‌ها جلوگیری کند.

پس اگر بخواهیم دعایمان دعا بشود، چون فعل قلب است باید مقدمات آن را فراهم کرد. مقدمات آن به همان صورتی فراهم می‌شود که در مورد سایر افعال قلب فراهم می‌شود. اگر آن مقدمات را آوردی که «رقيقة وجوههم، کنیر حیائهم، قلیل مکرهم، کثیر نفعهم و ...»، آن وقت آن حالت خودش می‌آید. اگر کسی واقعاً مقدمات را طی کند نمی‌تواند نماز بدون حضور قلب بخواند. مثل این است که شما در جلوی پدرتان باشید و بگویید به ایشان توجه ندارم؛ نمی‌توانید به او توجه نداشته باشید. اگر هم کسی خداوند را این طور درک کرد که همواره در محضر او است دیگر نمی‌تواند به او توجه نداشته باشد. اگر کسی درک کند که خداوند از هر کسی به او نزدیک‌تر است، آیا می‌شود به او توجه نداشته باشد؟

فرح ناشی از اهل آخرت، مختص ملائکه نیست

در این فضا است که می‌فرماید «فرح بهم الملائكة». دارد که وقتی پیغمبر اکرم در شب معراج در آسمان‌ها سیر می‌کردند ملائک با دیدن ایشان، اولین سؤالشان این بود که از علی چه خبر؟ احوال امیرالمؤمنین را می‌پرسیدند. معنای عبارت این است که ملائکه مثل صمیمی‌ترین افرادشان با آن‌ها انس دارند. البته این اعلى مرتبه‌ی فرح است و الا می‌شود گفت تفرح بهم الارض، تفرح بهم السماء و از این قبیل.

یکی از رفقا چند ماه پیش از این مشرف شده بود مشهد. ایشان تعریف می‌کرد که در مشهد رضوی، شبی در عالم رؤیا امام هشتم را زیارت کردم. حضرت نکاتی را به ایشان گفته بود و یکی از آن‌ها این بود که چرا به آقای حق شناس مراجعه نمی‌کنی؟ ایشان پرسیده بود که ایشان فوت شده است، چطور مراجعه کنم؟ حضرت فرموده بودند که مگر نمی‌دانید که اولیاء خدا پس از رحلتشان از دنیا دستشان بازتر می‌شود؟ توجه به این نکته خیلی مهم است. خیلی از برکات به خاطر وجود اولیاء الهی است. اما بعد از رحلتشان که دیگر از برکت حضور ایشان بهره‌مند نیستیم خوب است که از ایشان استمداد بطلبیم.

^{۱۲} نساء، ۴۳

در روایت هست که وقتی بدن مؤمنی را داخل قبر می‌گذارند، زمین قبر به او می‌گوید که وقتی تو روی من راه می‌رفتی من افتخار می‌کردم، خوشحال می‌شدم. حالا که در درون من هستی من با تو معامله‌ی رفیقی صمیمی را می‌کنم. در روایت دارد که می‌گوید «نم نومة العروس»^{۱۳}. به همین ترتیب وقتی که کافر و دشمن خدا را به سمت قبر می‌برند همه‌ی عالم او را لعنت می‌کنند. وقتی هم که داخل قبر می‌گذارندش زمین قبر به او می‌گوید که تو وقتی که روی من راه می‌رفتی من به تو با غیظ نگاه می‌کردم. الآن که در درون من قرار گرفته‌ای ببین که با تو چه خواهم کرد.

لذا این که دارد «تفرح بهم الملائكة» به خاطر این است که ملائک بعد از انسان گل سرسبد عالم هستند. اما این فرح و خوشحالی برای کل عالم هست.

^{۱۳} کافی (ط - الاسلامیة)، ج ۳، ص ۱۳۱